

بدیاری‌های

گرامسین

فکر

استاد حقه‌بازی

ریچل رنی راسل
امیر حسین دانشور کیان

سرشناسه: راسل، ریچل رنی، ۱۹۶۱-م. Russell, Rachel Renee

عنوان و نام پدیدآور: بدبازی‌های مکس کرامبلی: استاد حقه‌بازی

ریچل رنی راسل؛ مترجم: امیرحسین دانشورکیان

مشخصات نشر: تهران: نشر پرتقال، ۱۳۹۸

مشخصات ظاهری: ۲۵۷ ص.؛ مصور: ۱۴/۵x۲۱/۵ سن.م.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۴۶۲-۰۷۲۹-۰

وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا

یادداشت: عنوان اصلی: The Misadventures of Max Crumby 3: Masters of Mischief, c2019

یادداشت: گروه‌سنی: ج.

موضوع: داستان‌های فکاهی مصور

موضوع: Comic books, Strips, etc.

موضوع: مدرسه‌ها - داستان

موضوع: Schools = Fiction

موضوع: داستان‌های طنزآمیز انگلیسی

موضوع: Humorous stories, English

شناسه‌ی افزوده: دانشورکیان، امیرحسین، ۱۳۷۱-م.

ردمبندی دیوینی: ۷۴۷۱۵.۱

شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی: ۵۸۹۶۸۳۳

۷۱۱۷۷۰۱



انتشارات پرتقال

بدبازی‌های مکس کرامبلی: استاد حقه‌بازی

نویسنده: ریچل رنی راسل

مترجم: امیرحسین دانشورکیان

ویراستار ادبی: سیده سودابه احمدی

ویراستار فنی: فاطمه داوودی - سهیلا نظری

طراح جلد نسخه‌ی فارسی: نیلوفر مرادی

آماده‌سازی و صفحه‌آرایی: آتلیه‌ی پرتقال / مهدیه عصارزاده - سحر احدی

مشاور فنی چاپ: حسن مستقیم

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۴۶۲-۰۷۲۹-۰

نوبت چاپ: اول - ۹۹

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

لیتوگرافی و چاپ: پرسیکا

صحافی: مهرگان

قیمت: ۴۳۰۰۰ تومان



۳۰۰۰۶۳۵۶۴



۰۱۱-۶۳۵۶۴



www.porthaal.com



kids@porthaal.com

بدببیری‌های مکس کرامبلی

(نکات مهمی که لازمه در صورت مفقودالثر شدن من بدونین)

۱. گیر افتادن در زباله‌دان مرگ!

۲. دهن گشادم دوباره کار دستم داد

۳. من و ارین... ارین و من

۴. کمک! هوش سگ مرگبار زباله‌دونی اینجاست!

۵. بحران در پارکینگ

۶. یه وانت بدبختی

۷. سفر پرخطر پشت‌وانتی

۸. زنده باد، سواران شب!

۹. دوچرخه رو بذار... و برو!

۱۰. یواشکی وارد شدم و سخته کردم!

۱۱. لطفاً از اتاقم برین بیرون!

۱۲. ببخشید، اما بابام خونه نیست

۱۳. جیگانهی مهمان ناخوانده

۱۴. پسر دایناسوری و دختر تک‌شاخ

۱۵. بازگشت به صحنه‌ی جرم مدرسه

۱۶. امتحان می‌کنیم! صدا می‌آد؟!

۱۷. دزدی، تهدید و خشونت

۱۸. اعتراف کنم داستان می‌شه!

۱۹. چه فکر افتضاحی! بیا انجامش بدیم!

۲۰. استاد حقه‌بازی!

۲۱. انتقام قایم باشک بازی

۲۲. غریبه‌های خطرناک!

۲۳. مبارزه در موتورخانه!

۲۴. سیفون! بدببیری زجرآور دیگری از مکس کرامبلی

۱. گیر افتادن در زباله‌دان مرگ!

می‌دونستم مدرسه رفتن قراره خیلی سخت باشه اما هیچ وقت انتظارش رو نداشتم که با **لباس شاهزاده‌ی یخ و چکمه‌های موتورسواری** توی زباله‌دونی‌ای پر از **آشغال‌های بوگندو زنده‌به‌گور** بشم.

چی؟ **خوش** می‌گذره؟! ولم کنین بابا!

زندگی **آبرقهرمانی** م بوی **گند** گرفته!

البته این بوی **گندی** که می‌آد بوی زباله‌دونیه، بوی گند زندگی م نزده بالا. **اما به‌هرحال...!**

فقط **یه چیز** از **نصفه‌شب گیر افتادن** توی **زباله‌دونی** کتیف **مدرسه‌مون ضایع‌تره**، اون هم **گیر افتادن همراه با اِریِن مدیسونه**، نابغی دوست‌داشتنی کامپیوتر و **باهوش‌ترین** بچه‌ی کل مدرسه. **نه‌خیر!** هیچ هم ازش خوشم نمی‌آد!

هر لحظه ممکنه **گیر** مأمورهای **پلیس** بیفتیم و به‌خاطر ورود بی‌اجازه، خسارت مالی و چندتا **جرم** دیگه سر از **زندون** دربیاریم!



زمان جمع آوری	پ پ
دوشنبه ۱۰ - صبح جمعه ۲ - بعدازظهر	پالایش پسماند

زباله‌دان

بالاخره فرصتش پیش اومد که یه ابرقهرمان واقعی بشم
و این رو نگاه بدم و تا دیر نشده خودمون رو از این
زباله‌دونی بکشم بیرون!

اگه این اتفاق یکی از صحنه‌های کامیک‌بوک ابرقهرمانی
مورد علاقه‌م بود، این شکلی می‌شد:

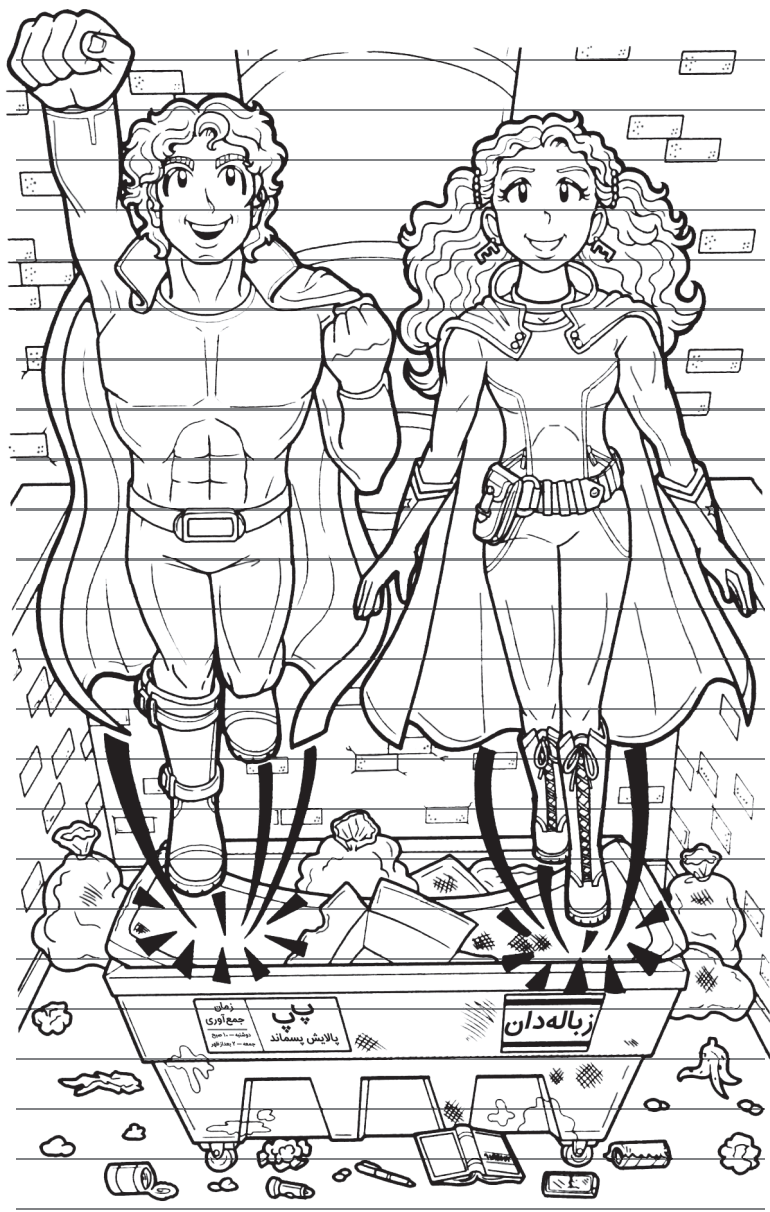
آخرین باری که قهرمان شجاعمان و یاورِ مورداعتمادش را دیدیم، روی کوهی از گوشت گنبدیده‌ای که معلوم نبود مال کدام جانور است و جوراب‌های ورزشی بدبو و تشک چرک‌مُرد برانکارِ دفتر پرستارِ مدرسه و چندتا چیز وحشتناک دیگر نشسته بودند. **متأسفانه** آن‌ها بین چهار دیوارِ آجری **گریزناپذیر گیر افتاده بودند** و مأموران پلیس هم داشتند با عجله خودشان را می‌رسانند سر صحنه‌ی جرم.

آیا زوج بیچاره‌مان در برابر این **فاجعه‌ی** ترسناک و چندش‌آور **تسلیم** می‌شوند؟!

آیا برای فرار از این قلعه‌ی چهارونیم‌متری کثیف، دست از **تلاش** برمی‌دارند؟!

آیا ابرقهرمان‌هایمان می‌توانند از هوش سرشار و خلاقیت بی‌بدیلشان بهره ببرند و با بازیافتِ زباله‌های زباله‌دان، دو باریک‌های انرژی ضدجاذبه بسازند؟!

به خواندن ادامه دهید تا دریابید آیا این دو استاد حقه‌بازی می‌توانند از این فاجعه‌ی هولناک بگریزند و شجاعانه، همچون دو **موشک** شعله‌ور، به سوی آسمان شب پرواز کنند یا نه!...



من و ارین، موقع پرواز...



... به‌سوی رهایی!!

فوق العاده بود!!

مگه نه؟!

خب امکانش هست!

نه، نیست!!

ابرقهرمان‌ها یه کاری می‌کنن فکر کنین فرار از شرایط
طاقت‌فرسایی مثل این، آسونه.

اما دوست‌های خوبم، بیاین باهم روراست باشیم. من هیچ
نیروی ماورایی‌ای ندارم!

با این حال، تونستم یه جور **خارق‌العاده‌ای** از پس دستگیر
کردن سه‌تا سارق **نابغه** بربیام که می‌خواستن کامپیوترهای
نو و گرون‌قیمت مدرسه رو بدزدن.

البته خب شاید خیلی هم نابغه نبودن.

فکر کنم **ابله** بهتر توصیفشون کنه. درسته که جمع ضریب
هوشی شون قدیه مدادشمعی قرمز هم نمی‌شد، اما
آدم‌های بدجنس، بی‌رحم و خیلی خطرناکی بودن!

امشب من و ارین باهم متحد شدیم و علیه‌شون اعلام
جنگ کردیم.

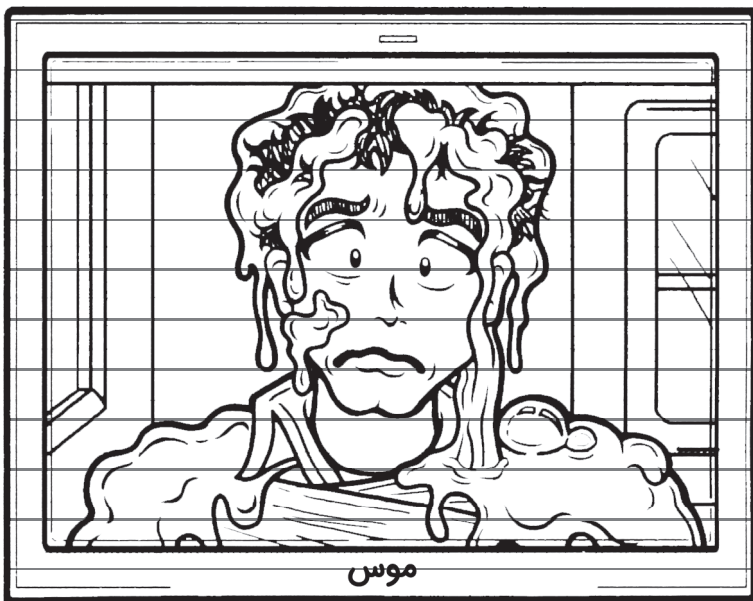
انگار نبرد توی بازی کامپیوتری‌م واقعی اما ده برابر
ترسناک‌تر شده بود! گوشه‌ی ارین باهام بود و خودش
داشت با کامپیوترش از توی خونه‌شون همراهی‌م می‌کرد
و کمکم می‌کرد توی مدرسه تله بذارم. چند ساعت طول
کشید اما بدجوری حالشون رو گرفتیم و یکی‌یکی ناکارشون
کردیم.

آخر سر نه‌تنها شکستشون دادیم، بلکه اون سه‌تا **عوضی** رو
به دام انداختیم و توی مدرسه ولشون کردیم تا مسئولین
بیان رسیدگی کنن.

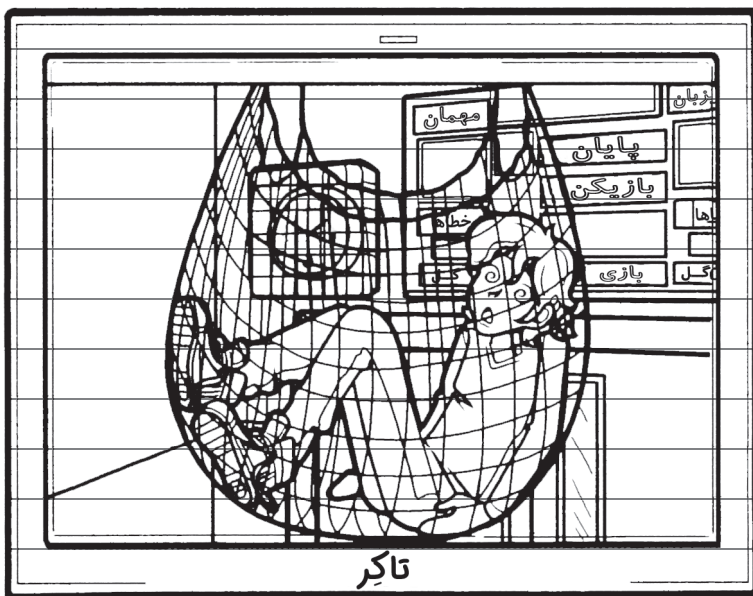
اون‌ها دیگه **هیچ‌وقت** رنگ آزادی رو نمی‌بینن!!

حرفم رو باور نمی‌کنین؟

این هم **مدرکم!**



موس



تاکر



رلف

فقط مشکلمون اینه که اگه من و ارین نتونیم یه راهی
واسه‌ی فرار از این **زباله‌دونی مزخرف** پیدا کنیم، ممکنه
خودمون هم دیگه هیچ‌وقت رنگ آزادی رو نبینیم!!

جدی می‌گم!!

همه‌ش تقصیر **منه** که اون هم افتاده توی این **مخمصه!**

بگذریم. دیگه صدای آژیر نمی‌آد.

۵. جنایتی خَشِن در حق فَشِن (بهتون گفته بودم لباس
ابرقره‌مانی شاهزاده‌ی یخ تَنمه دیگه؟!)

امیدوارم به روز یکی دفترچهم رو وسط این زباله‌دونی پیدا
کنه.

اون وقت همه‌ی دنیا حقیقت رو درباره‌ی شبی که به‌جور
مرموزی غیبم زد و دیگه **هیچ وقت** به مدرسه‌ی سوثریج
برنگشتم می‌فهمن!

حتی اگه **خودم** نتونم جون سالم به در ببرم، هر جور شده
جون **ارین** رو نجات می‌دم.

و شاید حتی جون... **شما** رو!

نمی‌خوام **شلوغش** کنم ها، ولی موقعی که شما دارین این
نوشته‌ها رو می‌خونین، احتمالاً من دیگه دارم توی **زندون**
می‌پوشم و مشغول طراحی به نقشه‌ی فرار جدیدم!

سلام، مکس! کیک مخصوصی رو
که می‌خواستی برات پختم!



ارین داره برام یه کیک شکلاتی پُتک‌دار
خیلی خوش‌مزه می‌آره که با آره‌ی آهن‌بُر
تزیینش کرده!